

جواب یک دهاتی به آقای محلاتی

**تألیف:
حیدر علی قلمداران**

شناسنامه کتاب

نام کتاب: جواب یک دهاتی به آقای محلاتی

نویسنده: حیدر علی قلمداران

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.net

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.sunni-news.net

www.sadaislam.com

سایتهای مفید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

۳.....	فهرست مطالب
۴.....	مقدمه
۱۴.....	سند رسوای خطبه غدیر
۱۹.....	نظری به قسمت دیگر کتابچه آقای محلاتی
۲۴.....	خیانت محلاتی در نقل مطالب
۲۷.....	فهرست مطالب کتاب بحثی عمیق پیرامون مسأله خمس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

حدود دو سال قبل از انقلاب برادر دانشمند ما مرحوم قلمداران رحمه الله جزوه «جواب یک دهاتی به آقای محلاتی» را برایم ارسال فرمود تا به چاپ و توزیع آن اقدام کنم. اما پیش از آنکه به این کار اقدام کنم یکی از دوستان فاضل برای مطالعه جزوه مذکور، آن را از این حقیر به امانت گرفت و به سبب در دسرهای گرفتاریهای مختلف به خارج از کشور رفت و متأسفانه جزوه نزد ایشان باقی ماند. پس از زندان چهارم اینجانب، فرزند ایشان که به عیادتم آمده بود، جزوه مذکور را بازگرداند که بسیار مایه مسرت گردید. نگارنده نیز حواشی مختصری بر آن نگاشتم و آن را به صورت کنونی آماده تکثیر ساختم. همچنین خلاصه‌ای از کتاب شریف خمس را که آن مرحوم خود تألیف کرده بود به رساله حاضر ملحق نمودم؛ زیرا با بخش دوم جزوه «جواب یک دهاتی....» نیز ارتباط تام داشت، امید است که خداوند متعال تکثیر این جزوه مفید را میسر فرماید. وما توفیقنا إلا بالله العلي العظيم.

سید ابوالفضل ابن الرضا (برقی)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله وأصحابه أجمعين. در این ایام (ذیقعدة الحرام ۱۳۹۵ و آذر ماه ۱۳۵۴ شمسی) کتابی به وسیله یکی از دوستان به دستم رسید که روی جلد آن نوشته است «جواب مناقشات برخطبة غدیر و وجوب خمس أرباح مکاسب و مسألة شفاعة تألیف محدث خبير ثقة الاسلام آقای حاج شیخ ذبیح الله محلاتی».

گرچه من آقای حاج شیخ ذبیح الله محلاتی را جز در سفرهای کمتر از یک ساعت ندیده‌ام و در آن وقت کم فقط مختصر گفتگویی در خصوص «أولی الأمر» شد و من که کتابهای چندی به نام ایشان در کتابفروشی‌ها دیده بودم و در همان چند دقیقه تا حدی به سرمایه علمی ایشان پی بردم اما با این حال تصوّر نمی‌کردم جناب ایشان این اندازه متعصب، لجوج، قليل البضاعة و بی‌مایه باشد که کتابی بدین نام با عنوان محدث خبير به رشته تحریر آورد؛ زیرا حداقل بضاعت علمی محدث آن است که از صحت و سقم حدیثی با خبر بوده و به أحوال رجال آن بصیرتی داشته باشد آنگاه قلم در دست گرفته و از حدیثی دفاع یا آن را ردّ کند.

مؤلف نامبرده این کتاب را در ردّ مقاله علامه سید «ابوالفضل برقی» که در مجله رنگین کمان در ردّ بر خطبة غدیر - که آن را به رسول الله نسبت داده‌اند - نوشته و به طریق سؤال، گفته‌هایی که خود به علامه برقی بسته، آورده و خود با کلمه جواب به خیال خود ردّ کرده است! در حالیکه در نزد اشخاص مطلع، جز بر آگاهی مردم دانا به تعصب و کم اطلاعی خود، نیفزوده است چنانکه إن شاء الله عنقریب معلوم خواهد شد.

موضوع غدیر که از روزهای اول یعنی گذشت بیش از صد سال از هجرت رسول الله ﷺ دستاویز سیاست و عداوت کسانی شد که با حکومت و زمامداران آن روز اسلام مخالفت داشتند و از ناحیه دشمنان وحدت اسلامی نیز تقویت می‌شد و در نتیجه این ماجرا از صورت حقیقی خود خارج گردید و در دست انداز سیاست، معنی و منظور دیگری به آن دادند و هر مغرض و متعصبی آمد و

چیزی بر آن زیاد کرد تا بدین غایت رسید!! واقعۀ غدیر که در آن پیغمبر بزرگوار اسلام کلماتی در فضائل مولی الموحّدين أمير المؤمنين (علیه السلام) ادا فرموده که بارزترین جمله آن که اکثر مورخین و محدثین اسلام آن را تصدیق و از چند نفر از اصحاب بزرگوار رسول مختار آن را روایت کرده‌اند آن است که رسول الله (صلی الله علیه و آله) در آن این جمله را بیان داشت که: «من كنتُ مولاهُ فهذا علي مولاهُ» و بسیاری نیز جملات بعد را که فرمود: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله» بدان اضافه و تصدیق می‌کنند و این جمله اخیر بهترین قرینه است برای کلمۀ «مولی» که بیش از بیست معنی در نزد اهل لغت دارد. اگر غرض و مرض‌ها کنار گذاشته شود و از روی انصاف و وجدان، تاریخ اسلام و واقعۀ ای که موجب انگیزۀ داستان غدیر شد، مطالعه گردد به روشنی معلوم خواهد شد که آن مسأله به جای خود راست و صحیح بود و نه تنها هیچ مسلمان بلکه هیچ انسان صاحب وجدانی منکر آن نیست و آن این است که در سال حجۃ الوداع که علی بن ابی طالب مأمور أخذ زکوات و صدقات یمن و قبایل اطراف آن بود پس از جمع آن اموال، از طرف رسول الله دعوت شد که برای انجام حجّ در مکه حاضر شود در بین راه که این فرمان از جانب رسول الله به ایشان رسید برای آنکه به سرعت خود را به مکه برسانند ناچار شد اموال و ائقال را که اکثر آن از شتر و گاو و گوسفند و چهار پایان بود به همراهان خود چون خالد بن ولید و بریدۀ اسلمی که از بزرگان آن روز اصحاب بودند بسپارد و چون پس از انجام حجّ مجدداً به سوی کاروان که در نزدیکی مکه بودند برگشت، مشاهده فرمود که در اموال بیت المال از طرف ایشان تصرفاتی صورت گرفته حضرتش آنان را مورد ملامت قرار داد لذا آنان که هر کدام برای خود مقام و شخصیتی قائل بودند از آن حضرت رنجیده و به عنوان شکایت، خود را به رسول خدا رسانیده و در خدمت آن حضرت مراتبی گفتند که در تواریخ ذکر شده و به این هم اکتفا نکرده بلکه در بین مردم به بدگویی از آن بزرگوار پرداختند و چون با این کیفیت زمینه عداوت و مقدمه برای مخالفت کسی که محبوب خدا و رسول است چیده می‌شد، لذا رسول الله (صلی الله علیه و آله) برای ردّ مذمت و بدگویی امثال خالد و بریده، ناچار شد

که قبل از وصول به مدینه در غدیر خُمّ أصحاب خود را از دشمنی آن حضرت بر حذر دارد و به دوستی آن سرور تشویق و ترغیب کند.

موضوع غدیر خُمّ و خطبه‌های آن هر چه باشد اُبداً ربطی به موضوع خلافت و جانشینی منصوص آن حضرت ندارد که کسی بتواند در آن برای پیامبر خدا جانشین و ولیعهد تعیین کند بلکه اُمر آن به نصّ آیات قرآن و سُنّت رسول و سیره مسلمین صدر اسلام به مشورت انجام می‌گیرد، به دلیل عقل و نقل و وجدان و تاریخ.

أما دلیل عقل:

۱- دین اسلام و حکومت آن، روش و سنت سلطنت و پادشاهی قیصر و کسری نیست که کسی بتواند ولیعهد تعیین کند بلکه باید به مشورت انجام گیرد و بهترین و لایقترین شخصیت به انتخاب اشخاص دانا و متّقی برای حکومت و زمامداری تعیین می‌گردد و مادام که آن امام و پیشوا احکام الهی را که منبعش قرآن کریم است اجرا می‌کند طاعتش چون طاعت خدا و رسول بر عموم مسلمین واجب است چنانکه امیر المؤمنین در کلمات خود نسبت به خلیفه‌ی وقت خود فرموده: «أَطَعْتَهُ فِيمَا أَطَاعَ اللَّهُ» «در آنچه خدای را اطاعت کرد او را پیروی کردم». و همینکه فرد حکمران از طریق حق عدول کرد مسلمانان دانا او را انذار و نهی می‌کنند که به طریق حقّ باز گردد و اگر برگشت فبها و إلا طاعتش حرام و سرپیچی از او واجب می‌شود.

۲- دیگر آنکه هرگاه زمامدار و حاکم و امام پس از رسول خدا از جانب خدا و رسول تعیین شود این امر مسلمانان را در بی‌اختیاری مطلق قرار می‌دهد خصوصاً زمامدار و امامی که طبق عقائد شیعیان امروز، عالم به غیب و قادر به هر گونه امری که بخواهد، باشد. در آن صورت قضیه امتحان که مقصود و هدف از خلقت موت و حیات انسان و آزمایش اوست از بین می‌رود: ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ

وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [الملك: ۲].

«آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما

بہتر عمل می‌کنید».

زیرا امام عالم به غیب مجال معصیت از روی اختیار به انسان نمی‌دهد تا معلوم شود چه کسی عاصی و چه کسی مطیع است و هر کس خواه و ناخواه باید مطیع امام باشد و گرنه امام عالم به غیب و قادر به هر کار، دمار از روزگارش بر می‌آورد و چنین اطاعت و عصیان ممدوح نیست و جبر مطلق است.

۳- امامی که در مذهب شیعه به طریق نصّ و انتصاب تعیین شده طبق احادیث وارده تابع کتاب مخصوصی است که از آسمان برای شخص او آمده و مأمور است بدان عمل کند و چون اوامر آن کتاب با اوامر قرآن مطابق نبوده بلکه مخالف است؛ زیرا اگر مطابق قرآن بود که احتیاج به خصوصیت نداشت پس از این جهت که مسلمین قاعداً باید تابع قرآن باشند دچار وضع ناهنجاری می‌شود زیرا قرآن از آنان کاری می‌خواهد و امام کاری دیگر و این مشکل را به هیچ وجه نمی‌توان حلّ کرد.

۴- عیب دیگر قول به امامان منصوص این است که این امام مأمور به اموری است که امام دیگر مأمور به غیر آن است چنانکه شیعیان درباره احوال و افعال علی و حسن و حسین (علیهم‌السلام) می‌گویند. پس در زمان هر امامی مسلمین علاوه بر کنار گذاشتن او امر قرآن ناچارند که از رویه و رژیم و سیستم حکومت امام قبل نیز صرف نظر کرده و تابع خلاف آن شوند و این امری عجیب و مشکل است که با هیچ منطق و عقلی سازگار نیست و به اضافه به قول شیعه، امامان منصوص ۱۲ نفرند که پس از گذشت دویست و شصت سال همه از دنیا رفته‌اند و یکنفر از ایشان باقی است که می‌آید و هفت سال حکومت می‌کند که مجموعاً می‌شود ۲۶۷ سال! آیا اسلامی که باید حلال و حرام و حکومت آن تا قیامت باقی باشد در سال‌های دیگر و مدتهای بسیار، نباید حکومت داشته باشد و باید اُمت بدون مجری قوانین ویلان و سرگردان باشد و قوانین آن تعطیل بماند^(۱) چنانکه شده، و صدها عیب دیگر دارد که در اینجا مجال شرحش نیست. و اگر بگویی در این

۱- رجوع شود به تحریر دوم کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» بررسی احادیث باب

۱۱۹ کافی (ص ۵۶۷/۵۵۹) (برقی)

خواننده محترم می‌تواند این کتاب را از سایت عقیده (www.aqeedeh.com) بدست

بیاورد. (مصحح)

مدّت باید به صورتی دیگر مدیر جامعه و مجری احکام برگزیند می گویم آن طریق کدام است؟ و چه فرقی است میان مسلمین قبل از ۲۶۰ سال و پس از آن؟! ۵- چنین حکومت و خلافتی که اینان ادعا می کنند در هیچ شریعتی از شرائع الهیه نبوده و هیچ پیغمبری چنین عملی نکرده است و چنین ادعایی کذب محض بوده و دلیلی بر آن نیست.

أما از حیث نقل: در کتاب خدا که بزرگترین حجت و سند مسلمین است کوچکترین اشاره‌ای مسأله خلافت و جانشینی کسی نشده است و آنچه را که مدعیان خلافت متمسک شده‌اند جز ساخته و پرداخته ارباب اغراض نیست که پاره‌ای از آیات قرآن را به خیال خود و رأی خویش تعبیر و تفسیر کرده‌اند و همه آنها دروغ بر خدا است و در سیره پیغمبر و مسلمین و مؤمنین به آن جناب، هرگز چنین مطلبی دیده نمی شود چنانکه نه در زمان رسول الله و نه بعد از رحلت او هیچ کس مدعی منصوبیت خلافت از آن حضرت نشد و موضوع غدیر خم اصلاً به میان نیامد و حتی خود امیر المؤمنین علی علیه السلام سخنی از آن به میان نیاورد و تابع سبیل مؤمنین شد و با ابوبکر صدیق بیعت کرد و با کمال صفا و صمیمیت به کمک و یاری خلفاء برخاست و کوچکترین تمرد و خلاف از در مذمت خلفای ثلاثه از آن جناب دیده نشد جز اینکه با پاره‌ای از عملیات عثمان مخالف بود و او را به ترک آنها نصیحت می فرمود. و آنچه در خصوص نصوص بر امامت آن حضرت و اولادش در کتب احادیث آمده همه آنها جعلیات و اکاذیب ارباب اغراض است چنانکه در کتاب «شاهراه اتحاد» جعل بودن آنها را با دلائل روشن آورده‌ایم.

أما برخلاف وجدان بودن حکومت منصوص: آن است که تاریخ روشن اصحاب پیغمبر و ایمان آن بزرگواران به آن سرور که آیات شریفه قرآن بهترین گواه بر ایمان و وفا و فداکاری آنان در راه اسلام است و بیش از دهها آیه در قرآن کریم در مدح و ستایش آن مردان بزرگ آمده دلیلی محکم و برهانی روشن و سندی قاطع است که مسأله غدیر به این کیفیت که اینان می آورند نبوده است؛ زیرا چگونه ممکن است مسلمانانی که تمام مال و جان و عیال و یار و یاور

و دیار و آبرو و حیثیت و شخصیت و بالآخره آنچه داشتند در کف اخلاص گذاشته فدای اسلام نمایند و در مراحل ایمان تا آن پایه بالا روند که موجب اعجاب و حسرت و حیرت اهل عالم گردند آنگاه برای هیچ و پوچ منکر خلافت علی با این صورتی که خطبه غدیر بیان کرده است، گردند در حالی که از روز غدیر و وفات رسول الله ﷺ بیش از هفتاد روز نگذشته؟ صرفنظر از فرمان خدا و ابلاغ رسول اگر در قهوه خانه‌ای نقالی برای حاضرین در آن قهوه خانه که اکثر آنان مشغول نوشیدن چای و یا کشیدن تریاک و گفتگو با یکدیگرند چنین خطبه‌ای ایراد کند آیا ممکن است پس از هفتاد روز از آن جمعیت که در آن قهوه خانه داستان را از آن نقال شنیده‌اند هیچ کس به خاطر نیاورد و همه آن را فراموش کنند و یکسره منکر شوند؟ در غدیر که جمعیتی بیش از هفتاد هزار نفر و به روایتی بیش از صد و هشتاد هزار نفر بوده و خطبه‌ای بدین تفصیل شنیده‌اند و پس از آن بلافاصله برخاسته و با علی ﷺ به امارت مؤمنین بیعت کرده‌اند و به روایتی برای انجام این عمل سه روز در آن صحرا توقف نموده‌اند و حتی زنان هم بیعت کردند اما پس از هفتاد روز (از ۱۸ ذیحجه تا ۲۸ صفر) همه آنان این قضیه را با این همه اهمیت فراموش کرده و یا خود را به فراموشی بزنند؟ اینگونه فراموشی یا برگرداندن قلب که در معجزات هیچ پیغمبری نقل نشده است اگر واقعیت داشته باشد باید از معجزات و بلکه بزرگترین معجزه و آیت منکرین خلافت علی ﷺ - هر که باشد - شمرده شود؛ زیرا این معجزه اگر از ابوبکر و یا عمر باشد چنان معجزه کرده‌اند که بیش از صد هزار مغز را چنان دچار فراموشی و نسیان و کتمان حق کردند که حتی خود صاحب حق یعنی علی هم دچار فراموشی شد که اصلاً پس از وفات پیغمبر کلمه‌ای از آن به خاطر نیاورد و در ملأ و خلأ از آن سخنی نگفت تا آنکه پس از سی سال روزی در رجب کوفه بدان قضیه استشهاد کرد و از کسانی چون زید بن أرقم و انس بن مالک گواهی خواست و بدبختانه آنها هم کتمان کردند و به نفرین آن حضرت به کوری و برص مبتلا شدند!! من نمی دانم آنان که چنین ادعایی می کنند آیا می توانند وقوع چنین امری را در خواب و خیال تصور کنند؟ چگونه و با چه جرأت قرآن کریم را که آنهمه آیات در مدح و ستایش اصحاب رسول آمده، منکر می شوند و فدا

کاری و ایمان و جانفشانی محیر العقول أصحاب رسول الله را که تاریخ گویای آن است ندیده گرفته خلاف آن را باور می کنند؟ برای چه؟ برای اینکه پس از هزار و سیصد سال خلافت منصوبه علی علیه السلام را ثابت کنند در حالی که نه خلافتی هست و نه علی و نه عمری و این گفتگو و جدال و نوشتن و تبلیغ کردن جز ایجاد فتنه و فساد و نفاق و پراکندگی و عداوت بین مسلمین و تسلط اجانب اثر دیگری ندارد. آیا هیچ دیوانه‌ای با خود چنین عملی می کند؟ آیا این کار نتیجه جز تولید بغض و عداوت و اختلاف بین مسلمین و تسلط استعمار گران بر مسلمین دارد؟ علاوه بر همه اینها شما با چنین ادعا شخص امیر المؤمنین علی را- نعوذ بالله- به بی حالی و بی کفایتی بلکه بالاتر به ضلال و إضلال امت متهم می کنید!! زیرا اگر امامت آن جناب اصل دین و از جانب خدا فرض بود و مردم با او بیعت کرده بودند حدّ اقلّ وظیفه او این بود که در حضور مردم بارها با آن بیان رسایی که خطیب نهج البلاغه داشت، بایستد و حقوق خود را مخصوصاً غدیر خم را یاد آور شود و لا اقلّ حجت را بر مردم تمام کند نه اینکه برود و بنشیند و ابداً سخنی از این مطلب بر زبان نیاورد، در این صورت به فرمایش حسن بن حسن المجتبی نواده آن حضرت خود جناب علی علیه السلام از همه مردم خطا و گناهش بیشتر بوده است چنانکه چون از حسن بن الحسن مثنی سؤال کردند که آیا نصّ بر خلافت امیر المومنین علی علیه السلام در داستان غدیر وجود داشت فرمود: «لو كان النبي ﷺ أراد خلافته لقال أيها الناس هذا وليّ أمري والقائم عليكم بعدي فاسمعوا وأطيعوا» اگر مقصود پیامبر ﷺ خلافت آن حضرت بود هر آینه می فرمود: ای مردم این (علی) ولیّ امر پس از من قائم بر شماست پس [سخنش را] بشنوید و اطاعت کنید» آنگاه فرمود: «أقسم بالله سبحانه أنّ الله تعالى ورسوله لو أثر علياً لأجل الأمر ولم يقدم عليّ لكان أعظم الناس خطأ» «سوگند به خدا اگر خدا و رسولش علی را برای امر خلافت برگزیده بودند و علی بدین کار اقدام ننمود در این صورت خطا و گناه علی از تمام مردم بزرگتر بود.»

آری، چه خطا و گناهی بزرگتر از اینکه باعث ضلالت و گمراهی امت باشد و مردم ندانند که رسول خدا از طرف از طرف پروردگار چنین فرمانی آورده و او

را نصب کرده است. و عجیب این است که با آنکه آن حضرت کوچکترین ادّعایی در این باب نکرده است بلکه چنانکه قیس بن عباد از آن حضرت نقل کرده آن جناب می‌فرمود: «والذي فلق الحبة وبرأ النسمة لو عهد إلي رسول الله عهداً لجالدت عليه ولم أترك ابن أبي قحافة يرقى في درجة واحدة من منبره» «قسم به خدایی که دانه را شکافت و آفریدگان را آفرید اگر پیغمبر خدا با من عهدی و پیمانی در خلافت کرده بود چابکانه بدان پیشی می‌گرفتم و نمی‌گذاشتم ابوبکر از یک پله از پله‌های منبر پیغمبر بالا رود».

آن جناب چنین می‌فرماید، اما این دایه‌های دلسوزتر از مادر پس از هزار و سیصد سال با نوشتن چنین اکاذیبی تولید عداوت بین مسلمین می‌کنند و چنان به ساز دشمنان اسلام بیهوشانه می‌رقصند که از خود و دنیای خود غافلند و نمی‌فهمند چه می‌گویند؟ و هر بنده خدایی هم که در صدد بیداری مسلمین بر می‌آید تا از این خواب گران بیدار شوند و آنقدر ملعبه و با زیچۀ دشمنان نگردند این نگهبانان سحر و افسون با این ترّهات و اوهام خود مانع شده و مردم جاهل و بی‌خبر را علیه او می‌شورانند و فتنه‌ها ایجاد می‌کنند!

آقای محلاتی در کتاب خود (ص ۴) از قول علامۀ برقعی به طریق سؤال چنین می‌آورد که نشریۀ غدیر خم سراسر جعلیات و مخالف قرآن کریم است. آنگاه خود محلاتی چنین پاسخ می‌دهد: جواب، بفرمایید کدام عبارت نشریۀ غدیر مخالف قرآن است تا جواب گویم؟.

ما در پاسخ آقای محلاتی می‌گوییم: مراتب و مطالبی که در این اوراق گذشت هر چند مختصر بود ولی شخص منصف و مطلع را کافی است که بداند نه تنها موضوع غدیر به این کیفیت که شما مدّعی هستید از جعلیات و مخالف قرآن است بلکه مخالف عقل و وجدان است و نه تنها هیچ مسلمان بلکه هیچ انسانی نمی‌تواند آن را باور کند.

سؤال، ما گمان نمی‌کنیم این خطبه سندی داشته باشد.

جواب آقای محلاتی: ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا

كَذِبًا﴾ [الكهف: ۵]. معلوم می‌شود جناب آقای برقعی دوجلد «عقبات الأنوار»

آیه الله میرحامد حسین (قُدَسَ سرّه) را ندیدند که متعلق به قضیه غدیر خم است که در جلد اول آن راویان خطبه را نام برده.

جواب دهاتی بر آقای محلاتی: بهتر بود این آیه را درباره خودتان استعمال فرمایید که ادعایتان نظیر ادعای کسانی است که این آیه در مذمت شان نازل شده؛

زیرا ما قبل آیه شریفه، این آیه مبارکه است که می فرماید: ﴿وَيُنذِرَ الَّذِينَ

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا﴾ [الكهف: ۴]. آری کسانی که علی (علیه السلام) و فرزندان

بزرگوارش را «خلفاء الله في الأرض والسموات» می دانند در ردیف کسانی هستند که برای خدا فرزند قائل اند زیرا فرزند، خلیفه پدر و جانشین او می شود و گرنه خدا مقام خود را به کسی نمی دهد و نمی گذارد کسی بر جایش بنشیند، و آن که برای خدا فرزند قائل شده مورد مذمت پروردگار جهان است که فرموده این سخنی که از دهان اینان بیرون می آید خیلی نا هموار است و اینان جز دروغ نمی گویند. پس این آیه شامل کسی است که برای خدا جانشین و فرزند تراشیده و شامل حال علامه برقی نمی شود.

أما تقصير علامة برقی آن است که سند این خطبه غدیریّه را به خوانندگان عرضه نکردند که اگر چنین کرده بودند دیگر احتیاج به نوشتن آن مقاله در مجله رنگین کمان نداشتند زیرا سند این خطبه به قدری رسوا است که با آوردن آن سند و معرفی رجال آن دیگر کسی احتیاج به رد کردن جملات آن ندارد^(۱).

۱- این حقیر صرف نظر از سند، تأمل روشن در متن حدیث و بررسی آن را مهم می دانم و عیوب متن خطبه غدیریّه را در حاشیه (صفحه ۱۴۵ به بعد) کتاب شریف «شاهراه اتحاد» مطالعه فرمائید. (برقی)

سند رسوای خطبه غدیر

عجب است که آقای محلاتی بنابر ادعایشان دو جلد عبقات میر حامد حسین را داشته باز هم نتوانسته‌اند سند آن را بیاورند و اگر هم می‌آوردند چون اطلاع کافی از علم رجال ندارند برای ایشان فائده‌ای نداشت بلکه اگر می‌دانست که این خطبه را چه اشخاص رسوای کذب‌ی جعل کرده‌اند دیگر زحمت کتاب نوشتن و پول هدر کردن و گمراه نمودن مردم را به خود نمی‌داد، و اگر آیه الله میر حامد حسین و هزار آیه الله دیگر هم این سند را بیاورند و آن را برای خود حجتی قرار دهند جز به رسوایی خود نکوشیده‌اند؛ زیرا متوسّل و متشبّث شدن به چند راوی غالی بی‌دین و دروغگو و جعّال و نقل قول آنان هرچه باشد جز رسوایی نتیجه‌ای ندارد، خصوصاً هرگاه نقل آن قول موجب تولید عداوت و اختلاف بین مسلمین گردد و آنان را بدین صورت در آورد که با کثرت جمعیت بیش از نهصد میلیون نفر، مغلوب و منکوب یک مشت یهودی جانی خون آشام شوند. آری نشر اینگونه کتابها و خطبه‌ها در چنین روزی که مسلمین بیش از هر زمان به اتحاد و اتفاق با یکدیگر محتاج‌اند برای قوم یهود از هزار موشک زمین به هوا و زمین به زمین و سایر افزارهای جنگی مهمتر است و افرادی مانند این نویسندگان دانسته یا ندانسته آلت دست و ملعبه دشمنان اسلام می‌باشند و باید به دشمنان اسلام تبریک گفت برای وجود چنین افرادی. شما در مقام احتجاج با علامه برقی کتاب «عقل و دین» او را به رخ وی می‌کشید و چون مطالب آن کتاب با مطالب مجله رنگین کمان مخالف است آن را تناقض شمرده‌اید و ندانسته‌اید که در تناقض هشت وحدت شرط است که بسیاری از آنها در این مورد موجود نیست. علامه برقی آن کتاب را در زمان تعصب مذهبی خود نوشته و امروز مستبصر شده و با کمال شجاعت و شهامت حق را اظهار کرده پس اکثر ایرادات دفترچه شما بی‌مورد است. اینک به سند خطبه غدیریه می‌پردازیم:

این خطبه را کلینی و صدوق و مفید نقل نکرده‌اند. و قدیمترین کتابی که این خطبه را نقل کرده کتاب «الإحتجاج علی أهل اللجاج» تألیف احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی است - که اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم هجری

می‌زیسته- و دیگران^(۱) از او نقل کرده‌اند. وی در کتاب احتجاج با عنوان «احتجاج النبی يوم الغدير علی الخلق کلهم وفي غيره من الأيام بولاية أمير المؤمنين علي بن أبي طالب ومن بعده من ولده المعصومين» پرداخته، با این سند: «حدثني السيد العالم العابد ابو جعفر مهدي بن أبي حرب الحسيني المرعشي رضي الله عنه..... قال: حدثنا محمد بن موسى الهمداني قال: حدثنا محمد بن خالد الطيالسي قال: حدثنا سيف بن عميرة وصالح بن عقبه جميعاً عن قيس بن سمعان عن علقمة بن محمد الحضرمي^(۲) عن أبي جعفر محمد بن علي».

آنگاه داستان حج رسول خدا را که در آن مأمور بود که حج و ولایت را به مردم ابلاغ نماید آورده است تا خطبه‌ای که مورد انتقاد علامه برقی و دفاع آقای محلاتی از آن است. ما از رواة اولیه آن که محدثین از علماء هستند - هر چند درباره بعضی از آنها مذمت‌هایی در کتب رجال شده- صرف نظر کرده و از محمد بن موسی الهمدانی که عموم علمای رجال به شرح حال او پرداخته‌اند، شروع به معرفی می‌نماییم:

۱- کتاب تنقیح المقال مامقانی (ج ۳ ص ۱۹۴) که ظاهراً آقای محلاتی بدان دسترسی دارد در شرح حال نکبت مآل او می‌نویسد که وی کتابی به نام زید النرسی وضع نموده و احادیث بسیاری در آن جعل کرده است.

۲- میر مصطفی تفرشی در نقد الرجال (ص ۳۳۶) می‌نویسد: «محمد بن موسی الهمدانی ضعفه القمیون بالغلو وکان ابن الولید یقول: إنه کان یضع الحدیث جئ بالضعف یروی عن الضعفاء» «علمای بزرگ قم او را به علت غالی بودنش تضعیف کرده‌اند و شیخ بزرگوار محمد بن الحسن بن الولید استاد مرحوم صدوق

۱- که از آن جمله عالم خرافی قرن هفتم «ابن طاووس» است که در کتاب «الیقین» و «التحصین» خود این خطبه را آورده است. در کتاب اول سند آن همان عیوب سند احتجاج را داراست، و در کتاب دوم در سند خطبه راوی بی‌اعتباری چون: ابوالفضل محمد بن عبدالله شیبانی قرار دارد که در کتاب شریف معرفة الحدیث استاد محمد باقر بهبودی (ص ۲۰۹، شماره: ۱۲۱ معرفی شده است. (برقی)

- علقمه نیز مجهول الحال است. (برقی) ۲

می فرموده: محمد بن موسی خود جعل حدیث کرده و از ضعفای دیگر نیز روایت می کند».

۳- در قاموس الرجال علامه شوشتری (ج ۸، ص ۴۰۹) پس از شرح حال او نوشته است: «ضعفه اتفاقی، قال به ابن الولید وابن بابویه وابن نوح وفهرست الطوسي والنجاشي وابن الغضائری» «ضعف محمد بن موسی مورد اتفاق بزرگان علمای رجال است که بزرگانی چون محمد بن الحسن بن الولید و شیخ صدوق ابن بابویه القمی و ابن نوح جناب احمد علی بن العباس بن نوح السیرافی و فهرست شیخ طوسی و رجال نجاشی و ابن الغضائری او را ضعیف شمرده اند».

۴- ابن داود در کتاب رجال (ص ۵۱۱) در قسم دوم که مخصوص مجهولین و مجروحین است نام محمد بن موسی را آورده و از او به سبب غلو و جعل حدیث مذمت کرده است.

۵- مجمع الرجال و الرواة (جلد ۶ ص ۵۷): «محمد بن موسی بن عیسی السّمان ابوجعفر الهمداني ضعيفٌ يروي عن الضعفاء» وی ضعیف است و از ضعیفاء روایت می کند.

۶- رجال النجاشی (ص ۲۶۰): «محمد بن موسی بن عیسی ابوجعفر الهمداني السّمان ضعفه القميون بالغلو وكان ابن الوليد يقول: انه كان يضع الحديث» قمی ها او را تضعیف کرده و ابن الولید می گفت که او حدیث جعل می کند.

۷- جامع الرواة اردبیلی (جلد ۲ ص ۲۰۵): «محمد بن موسی بن عیسی ابوجعفر السّمان الهمداني ضعيفٌ يروي عن الضعفاء». و بالآخره وی به عقیده تمام علمای رجال ضعیف و غالی بوده و در جعل حدیث استاد است. آیا حدیث چنین کسی و یا خطبه ای که او جعل کند مورد اعتماد است؟! نه تنها مورد استناد نیست بلکه حیف از عمری که صرف رد کردن آن شود. به نظر ما علامه برقی هم می بایستی اول سند آن را به دست می داد و جاعل آن را معرفی می کرد و برای رد فقرات یک خطبه مجعول خود را به زحمت نمی انداخت تا مردمی کم اطلاع به هرزه سرایی دهان باز کنند و کسانی که از مال مردم به نام دین ارتزاق می کنند و خود را در خطر می بینند به افترا و تهمت و بدگویی اشتغال ورزند.

- ۸- در اتقان المقال ص ۳۶۱ نیز او را در ردیف ضعیفان و غالیان آورده.
به هرحال محمد بن موسی الهمدانی از محمد بن خالد الطیالسی و او از سیف بن عمیره و صالح بن عقبه روایت می کند.
اینک هویت سیف بن عمیره:
- ۱- در رجال طه (ص ۲۹۹) او را در ردیف ضعفا آورده است.
- ۲- در رجال مامقانی (ج ۲ ص ۷۹) گفته: «نُقل عن الشهيد تضعیفه وعن موضع من كشف الرموز أنَّه مظنونٌ وعن موضع آخر أنَّه مطعونٌ فيه وملعونٌ» شهید ثانی او را تضعیف کرده و كشف الرموز او را مظنون و مطعون و ملعون شمرده است!
اما معرفی صالح بن عقبه در کتاب رجال بدین منوال است:
- ۱- علامه حلی در خلاصه (ص ۲۳۰) در قسم دوم که مخصوص حال ضعفا است چنین می نویسد: «صالح بن عقبه بن السَّمعان روي عن أبي عبد الله عليه السلام كذاب غالٌّ لا يلتفتُ إليه» «صالح بن عقبه بن السمعان از ابی عبدالله روایت کرده و مردی بسیار دروغگو و نیز غالی است که نباید به او و حدیثش اعتناء کرد».
- ۲- در رجال ابن داود (ص ۴۶۲) او را در قسم دوم جزء مجروحین و مجهولین آورده است و می نویسد: «صالح بن السَّمعان ليس حديثه بشيٍّ كذابٌ غالٌّ كثير المناكير» صالح بن عقبه حدیث او به چیزی شمرده نشود به علاوه او شخصی است بسیار دروغگو و نیز غالی و اقوال زشت او بسیار است».
- ۳- در مجمع الرجال (ج ۳ ص ۲۰۶): «صالح بن عقبه بن قيس بن السَّمعان ابي ريحة مولى رسول الله روي عن أبي عبد الله عليه السلام كذابٌ لا يلتفتُ إليه».
- ۴- نقد الرجال تفرشی (ص ۱۷۰): «صالح بن عقبه بن قيس بن سمعان بن أبي ريحة مولى رسول الله غالٍ كذابٌ لا يلتفتُ إليه».
- ۵- اتقان المقال (ص ۳۰۱): «صالح بن عقبه بن قيس بن سمعان غالٍ كذاب لا يلتفتُ إليه».
- اینها هویت برخی از رجال سند حدیث غدیر و خطبه ای است که علامه برقعى از آن انتقاد کرده و آقای محلاتی از آن دفاع نموده !!

آری، این علمای رجال شیعه هستند که نسبت به راویان این حدیث و این خطبه اینگونه نظر داشته و آنها را غالی و کذاب شمرده‌اند. حال من نمی‌دانم آقای محلاتی که خود را محدث خبیر (!؟) می‌داند چگونه خبر ندارد و دفاع او از این خطبه چه حیثیتی برای آن و چه اعتباری بدان می‌افزاید؟! آیا چون آیه الله میرحامد حسین لکنه‌وری دو جلد «عقبات الانوار» خود را در موضوع غدیر نوشته و از این قبیل روایات و خطبه در آن آورده و آن پر کرده و کلوخ چین کرده و آقای محلاتی این کتاب خود را که جمعاً ۱۳۰ صفحه است و ۷۰ صفحه آن را اختصاص به دفاع از خطبه غدیر داده است و هزاران جلد کتابهایی که در این مورد نوشته شده، توانسته است مطلب مجهولی را اثبات کند؟! کلوخ چین کردن احادیث و گفتاری از یک مشت غالی و ارباب غرض با این هویت روشن، نمی‌تواند حقی را باطل یا باطلی را حق بنماید و مصداق آن شده که هزار کلاغ را با یک کلوخ می‌توان راند و فقط عوام الناس را تا مدتی می‌توان گمراه کرد و به نفع دشمنان اسلام به فعالیت واداشت. چنانکه این منظور حاصل شده است و گرنه بر فرض اثبات صحت این خطبه و ترویج و تبلیغ آن بگوئید بینیم امروز این خطبه چه دردی از دردهای بی‌شمار مسلمانان را دوا خواهد کرد جز همینکه دشمنان اسلام هنوز هم از این معرکه آرایه‌ها نتیجه‌های مفیدی به نفع خود می‌گیرند و تفرقه که بهترین وسیله برای احراز سیادت آنها است بین مسلمین می‌فکنند!

نظری به قسمت دیگر کتابچه آقای محلاتی

قسمت دیگر کتابچه در ردّ کتاب به قول او مجهول الهویه‌ای است در ردّ بر خمس ارباب مکاسب! در این قسمت در معرفی کتاب که چون قاچاقی بوده تایپ کرده‌اند، پرداخته و در نزد خود خیالاتی درباره تألیف آن بافته است و در ردّ آن قسمتی که در این کتاب در خصوص زکات آمده قلمفرسایی کرده که ما جواب این قسمت را به کتاب زکات که چاپ شده و إن شاء الله تعالی به یاری خدا منتشر خواهد شد، حواله می‌کنیم و یقین داریم که نه تنها آقای محلاتی بلکه همانان که او در قسمتی از کتابچه خود نام برده است، از جواب آن عاجزند. چیزی که در این قسمت دندانگیر آقای محلاتی شده و بدان تاخته این است که نویسنده کتاب خمس نام «علی بن حسن بن فضال» را «علی بن فضال» آورده است و نام پدر او را که حسن باشد در دنبال نام او نیامده و این را در چند جای کتابچه خود تعقیب کرده و به خیال خود به خطای فاحشی دست یافته است! اما اگر همان صفحه ۴۵ و ۴۶ کتاب خمس را به دقت مطالعه می‌کرد خود را از بی‌مایگی تا این حدّ رسوا نمی‌نمود: اولاً نام علی بن حسن بن فضال در بسیاری از کتب علمای بزرگ علی بن فضال آمده چنانکه در صفحه ۴۵ کتاب خمس آمده است که علامه حلی در کتاب منتهی المطلب (ص ۵۲۴) گفته: «وفي طريقة علي بن فضال وهو ضعيف» و در کتاب «مختلف الشیعه» (ج ۳ ص ۷) علامه حلی نیز فرموده: «والرواية ممنوعة السند فإن في طريقها علي بن فضال» و در اکثر کتب فقهی و رجال به همان علی بن فضال اکتفاء شده. اگر «علی بن فضال» گفتن و نوشتن در نام «علی بن حسن بن فضال» برای نویسنده کتاب خمس عیب باشد این عیب در درجه اول دامنگیر علمای بزرگ شیعه چون علامه حلی و دیگران است که آقای محلاتی از کتابها و گفته‌های آنان بی‌خبر است. و اگر آقای محلاتی از دیدن کتاب خمس حواسش پرت شده؛ زیرا دیده که با انتشار کتاب خمس ممکن است دکان سهم امام و خمس از دستش بیرون رود رجوع به همان کتاب رجال مامقانی می‌کرد و می‌دید که از صفحه ۴۰ کتاب الکنی به بعد، چقدر از رجال و بزرگان علماء به نام ابن و منسوب به جدّ آمده و مخصوصاً در ص ۴۴

سطر ۱۲ نوشته است ابن فضال هو علی بن الحسن بن علی بن فضال، آنوقت شاید می‌فهمید که علی بن فضال نوشتن برای نویسنده‌ای عیب نیست؛ زیرا ابن فضال چه رسد به اینکه نوشته شود علی بن فضال جز به علی بن الحسن بن الفضال اطلاق نمی‌شود چنانکه ابن حمزه نام او محمد بن علی بن حمزه طوسی است و ابن داود نام او حسن بن علی بن داود و یا نام او محمد بن احمد بن داود است و ابن زهره نامش حمزه بن علی بن زهره و ابن شهر آشوب نام او محمد بن علی بن شهر آشوب و ابن طاوس نام او علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس است و ابن بابویه نام او محمد بن حسین بن موسی بن بابویه است و هزاران از این اشخاص.

بنابر این نام علی بن فضال را به نام ابن فضال یا علی بن فضال آوردن، عیبی نیست که بتوان به کسی خرده گرفت. این رسم علمای رجال است که نسبت به جدّ صاحب نام می‌دهند. شما آقای محلاتی، اگر می‌خواستید کتاب تراجم الرجال علامه برقی را مطالعه کنید تا ببینید صدها نفر را ایشان عنوان کرده به ابن و آب و نسبت به جدّ، آنوقت دیگر اوراق کتابچه را سیاه نمی‌کردید.

و اما اشکال آقای محلاتی به اینکه این شخص (علی بن فضال) در کتاب رجال ممقانی از او تمجید شده پس چنین و چنان است.

ما آقای مامقانی و محلاتی را هرگز همدیف کسانی چون علامه حلی و محقق سبزواری و صاحب سرائر نمی‌دانیم که ایشان علی بن فضال را مذمت کرده و حدیث او را ضعیف شمرده و او را ضالّ و مضلّ خوانده‌اند. او اگر می‌تواند علامه حلی و صاحب حدائق و صاحب مدارک و صاحب ذخیره و صاحب سرائر را تخطئه کند که در این صورت ما با چنین دیوانه‌ای سخنی نداریم و گرنه ما از خود چیزی نگفته‌ایم با اینکه ما با مدارک کافی در کتب دیگر خود ثابت کرده‌ایم^(۱) که علی بن فضال قائل به امامت جعفر کذاب بوده ولی آقای محلاتی کم اطلاع، بدون آنکه زحمت مطالعه به خود بدهد درباره مؤلف کتاب «خمس»

۱- مقصود مؤلف، کتاب شریف «زکات» است، کتاب زکاة و کتاب «خمس» دو کتاب مرتبط باهم و مکمل یکدیگر اند که با مطالعه هر دوی آنها، اهمیت فراوان تحقیق رقیق و عالمانه جناب قلمداران بر منصفین اهل تحقیق آشکار خواهد شد، «من که نظیری برای این دو کتاب نمی‌شناسم». (برقی)

گفته: «این نادان جهلا یا تجاهلا این مرد بزرگوار را ضالّ و مُضِلّ خوانده» آقای محلاتی بداند که نویسنده کتاب خمس او را ضالّ و مُضِلّ نخوانده بلکه چنانکه در صفحه ۴۶ کتاب خمس آمده مرحوم محمد بن ادریس که از اعیان علمای امامیه است و به احتمال قویّ آقای محلاتی او را نمی‌شناسد - وگرنه چنین جسارتی نمی‌کرد-، او را ضالّ و مُضِلّ خوانده و اگر حال مطالعه دارند لطفاً کتاب السرائر که کتابفروشی اسلامیّه چند سال قبل آن را چاپ کرده به دست بیاورد و در صفحه ۱۱۵ ببیند که آن مرحوم نوشته: «ورایي أحدهما فطحی المذهب کافرٌ ملعونٌ وهو علي بن الحسن بن الفضال وبنو فضال کلهم فطحیّ والحسن رأسهم في الضلال» «راوی یکی از آن دو فطحی مذهب و کافری ملعون است و او علی بن حسن بن فضال است و خاندان فضال همگی فطحی مذهب بوده‌اند و حسن سر آمد ایشان در ضلالت است.» و اگر می‌تواند دهن کجی به جناب صاحب سرائر نماید و گرنه آبروی خود را با سیاه کردن چند صفحه در شأن مردی که خود و پدرش کافر و ملعون‌اند نبرد و بداند که مؤلف کتاب خمس آنچه نوشته با دلیل و مدرک است نه اینکه مغرضانه قلم به دست گرفته هرچه به قلمش بیاید بیرون بیفکند و خیال کند در ظلمات ما قبل تاریخ چیز می‌نویسد و مردم دنیا همه چون مریدان او کر و کور اند. آنچه بهتر کم اطلاعی آقای محلاتی را می‌رساند آن است که در صفحه ۴۵ نوشته امام صادق علیه السلام می‌فرماید: فطحیّه هرچه روایت می‌کنند أخذ کنید و در صفحه ۵۱ نیز این مطلب را دنبال کرده و می‌نویسد امام صادق فرموده: آراء فطحی را بگذارید و روایت آنها را أخذ کنید در حالیکه اگر آقای محلاتی از ملل و نحل اطلاعی داشت می‌دانست که فطحیّه قائلین به امامت فرزند حضرت صادق علیه السلام عبدالله بن جعفر گردیده و پس از وفات امام صادق علیه السلام پیدا شده‌اند و در زمان امام صادق فطحیّه‌ای وجود نداشته که آن امام بفرماید رأی فطحی را بگذارید و روایات آنها را أخذ کنید!! ﴿فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾ [النساء: ۷۸].

پس معلوم شد آقای محلاتی همچنانکه از علم رجال بی‌خبر است از علم ملل و نحل نیز اطلاعی ندارد و لاعن شعور قلم به دست گرفته و عجب این است که

با این فضل چون اطلاعی از تاریخ و رجال و ملل و نحل ندارد خود را حلال زاده و لابد مخالف خود را حرام زاده می‌داند. اگر حلال زادگی بی‌اطلاعی و بی‌سوادی است، این حلال زادگی گوارای همان آقای محلاتی!!

وی قسمتی از کتابچه‌اش را به منظور دفاع از خمس نوشته که از صفحه ۳۸ شروع و به صفحه ۷۵ ختم می‌شود در این ۳۳ صفحه گاهی به در زده و گاهی به دیوار!! زمانی از رجال بدنایمی چون علی بن فضال دفاع می‌کند و در جای دیگر اشیاء تسعة زکات را که اکثر راویان آنها فطحی مذهب و به قول صاحب سرائر کافر و ملعون‌اند تطهیر می‌کند و احادیثی که هیچ ربطی به موضوع ندارد به طور ناقص شاهد می‌آورد و گاهی از عزا داری و طلبه عطلة بطله طرفداری می‌نماید و رسم غیبت کبری را که سهم امام را می‌گیرند و می‌خورند دلیل بر حقانیت و صحت این عمل می‌شمارد!! و هم منکر حلیت خمس از طرف ائمه (علیهم‌السلام) می‌شود!! اما جرئت آن ندارد که نزدیک به سی (۳۰) حدیثی که در کتاب خمس در حلیت و إباحة خمس برای شیعیان آمده حتی یکی را به طور کامل بیاورد و آنها را در پیش خود توجیه می‌کند و شریعت اسلامی را متهم می‌نماید که شریعت و قانون چنین است بدون اینکه دلیلی بیاورد و مدرکی نشان دهد با آنکه در کتاب خمس از (ص ۹۷ تا ص ۱۰۲) ثابت شده که پیغمبر أجر رسالت از کسی نخواسته و آیه مودّة (الشوری/۲۳) ربطی به آنچه اینان می‌گویند ندارد بلکه علمای بزرگ شیعه چون شیخ مفید و شیخ طبرسی گفته‌اند: مربوط به دوستی و مودّت مؤمنین بایکدیگر به منظور تقرّب إلى الله است.

او با دشنام دادن به هرزه سرائی پرداخته، از قبیل نادان مجهول الهویّه و دروغگو و خائن و بی‌حیا و با این دشنامها دل خود را خنک و مردم عوام را فریب داده، و لابد شنیده‌اید که دشنام حربۀ عاجزان است.

او در ردّ کتاب خمس به خیال خود احادیثی از (صفحه ۵۳) به بعد آورده است در حالی که در کتاب خمس گفته شده که احادیث مربوط به خمس ارباح مکاسب جز ده حدیث نیست که پنج حدیث آن در صدد اثبات خمس ارباح مکاسب است و پنج حدیث دیگر می‌خواهد ثابت کند که خمس ارباح مکاسب فقط حق امام است و کسی را در آن حقی نیست. اما این نویسنده کم اطلاع و

غریق متشبّث به هر حشیش، احادیثی را که دلالت بر تحلیل خمس داشته یا دلالت دارد بر اینکه زکاة معادن یک پنجم است یا زکاة مال مخلوط به حرام یک پنجم است برای اثبات خمس ارباح مکاسب، کلّوخ چین کرده است!! و با اینکه در کتاب خمس (۱۲۸) آمده است که تنها در کتاب کافی بیست و هشت حدیث درباره خمس آمده است که از آن ۲۸ حدیث به تحقیق علامه مجلسی در کتاب «مرآة العقول» تنها دو حدیث آن صحیح است که یکی از آن دو دارای این مضمون است که تقسیم خمس به دست پیغمبر و امام صورت می گیرد و مضمون حدیث دیگر آن است که خمس معادن و غیره پس از وضع مؤونه است و در همین کتاب خمس نزدیک به سی حدیث در اباحه خمس آمده است تا چه برسد به حدیثهای مربوط به خمس معادن و غیره که به عنوان زکاة است. اما این نخوانده ملا ۳۳ حدیث آنها به صورت ناقص و شکسته بدون متن و سند آورده است تا خمس کذایی را اثبات کند در صورتی که پاره‌ای از آن احادیث اصلاً مربوط به خمس ارباح مکاسب نیست چون احادیث ۲ و ۳ و ۶ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۵ و ۱۷ و ۱۸ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۳ در آنها هیچ چیز دندانگیری برای مقصود آقای محلاتی نیست؛ زیرا پاره‌ای از این احادیث در خصوص یک پنجم است که باید از در آمد معادن و غوص و مال مخلوط به حرام به عنوان زکات آنها داده شود (و آقای محلاتی بین خمس که یک عدد ریاضی به معنای یک پنجم است با خمس که یک جعل آخوندی و از فروع دین شده، فرق نگذاشته که عدد ریاضی یعنی یک پنجم به عنوان زکاة در روایات ذکر شده) و پاره‌ای از آنها مربوط به خمس غنائم دار الحرب است که وجود خارجی ندارد و هیچ یک از آن ۳۳ حدیث مربوط به خمس ارباح مکاسب نیست و اگرهم باشد آن حدیثی است که ذیل آن، امام آن را حلال فرموده است. چه باید کرد وقتی که شیخ علی خان نمی بخشد؟!!

خیانت محلاتی در نقل مطالب

آقای محلاتی در ص ۴۴ کتابچه در موضوع اباحه خمس نوشته اینکه فرمودند: «أبחנו لشیعتنا لتطیب ولادتهم» در زمان ائمه که مسلمین به جنگ کفار می‌رفتند از جمله غنائم کنیزانی می‌آوردند و آن کنیز یا تمام او یا خمس او مال امام بود، شیعیان آن کنیزان را می‌خریدند امام خمس او را حلال کرده که اولاد آنها حلال زاده باشند!

آقای محلاتی بداند که خائن نویسنده کتاب خمس نیست بلکه خائن آن کس است که از یک کتاب که در بیش از ۲۳۰ صفحه بزرگ نوشته شده چند جمله ناقص آن را آورده به خیال خود یا بر حسب دلخواه مریدانی که شکار کرده است، اینگونه خیانت کرده که مطالب آن کتاب را آن چنان که مؤلف نوشته و خواسته نیاورده بلکه جملاتی ناقص برداشته و آورده آنگاه کرّ و فرّ و تاخت و تاز نموده چنانکه گویی برگور مردگان رقاصی می‌کند سپس خود تنها به قاضی می‌رود. شما اگر خائن نبودید و به راستی معتقد بودی که مطالب کتاب خمس صحت ندارد و مرد میدان جوابگویی بودید خوب بود از این کتاب که بیش از ۲۳۰ صفحه می‌باشد یک یا چند صفحه آن را بدون خیانت می‌آوردید آنگاه اگر صحیح نبود به ردّ آن می‌پرداختید یا به قضاوت مریدان و خوانندگان دیگر می‌گذاشتید و این احتمال را می‌دادید که شاید در بین خوانندگان کتاب شما کسانی هم یافت شوند که به قدر شما و یا بیش از شما اطلاع داشته باشند و خودشان بتوانند بین صحیح و سقیم تشخیص دهند نه اینکه از یک کتاب چند جمله ناقص آن را ذکر کنید و به قول خودتان تا صفحه ۱۶۴ ورق بزنید و بیش از شصت صفحه آن را ندیده بگیرید در حالیکه جواب همه کرّ و فرّهای شما در همان شصت صفحه بعدی است؛ زیرا هر کتابی بلکه هر مطلبی نتیجه آن در آخر آن است. شما اگر خائن نبودید همین ادّعا را که می‌گویید فقط کنیزانی که از غنائم جنگ بوده امام خمس آن را حلال کرده است و دیگر چیزی از آن حلال نیست، خوب بود به همان کتب خمس از صفحه ۱۷۲ تا ۱۸۴ رجوع می‌کردید تا ببینید که این اشکال شما به روشن ترین صورت آمده و به بهترین حُجّت پاسخ

داده شده است. اما چون شما از دیدن آن کتاب حالتان به هم خورده و طاقت مطالعه کردن آن را نداشته‌اید یا آنکه آن را دیده‌اید لیکن دفاع آن برای شما صرفه نمی‌کرده است ما باز هم شما را به همان صفحات ارجاع می‌دهیم. در صفحه ۱۷۲ حدیث اول که در حلیت خمس بر شیعه از تهذیب شیخ طوسی آمده است این جمله هست که أمير المؤمنين علی علیه السلام فرموده: «هلك الناس في بطونهم وفروجهم لأنهم لا يؤدون إلينا حقنا ألا وإن شيعتنا من ذلك وآبائهم في حل». و معلوم است کلمات: «في بطونهم» ربطی به کنیزان غنائم دار الحرب ندارد. بلکه هر که هر چه از حقوق ایشان بخورد همینکه شیعه باشد در حلیت است. در صفحه ۱۷۳ حدیث دوم نیز دارای همین مضمون است. در صفحه ۱۷۴ حدیث هفتم امام علیه السلام می‌فرماید: «هي والله الإفادة يوماً بيوم إلا أن أبي جعل شيعتنا من ذلك في حل» پس امام فائده‌های روزانه که همه روزه هر چه باشد به شیعیان خود حلال کرده و فائده روزانه هر روزه ربطی به کنیزان دار الحرب ندارد. در صفحه ۱۷۶ حدیث چهاردهم در تهذیب و استبصار و من لا يحضره الفقيه: «عن يونس بن يعقوب قال: كنت عند أبي عبد الله فدخل عليه رجل من القمطين فقال: جعلت فداك تقع في أيدينا الأموال والأرباح والتجارات»، پس هر چه از اموال و ارباح و تجارات باشد مورد إباحه است و منحصر به کنیزان غنائم جنگ نیست. در همین صفحه از تهذیب: «عن أبي عبد الله قال: قلت له إن لنا أموالاً من غلاتٍ وتجاراتٍ ونحو ذلك قال: فلم أحللنا إلا لشيعتنا» که معلوم می‌دارد هر چه باشد از اموال و غلات و تجارته‌ها و مانند آنها همه مورد تحلیل امام است و منحصر به کنیز غنائم جنگی نیست. در صفحه ۱۷۷ حدیث ۱۷ حضرت صادق علیه السلام فرمود: «إن أشد ما فيه الناس يوم القيامة إذا قام صاحب الخمس... وإن شيعتنا من ذلك في حل» پس در این حدیث هر چه مشمول خمس باشد بر شیعیان حلال شده است و سخنی از کنیزان جنگی نیست. در همین صفحه حدیث ۱۹ امام فرماید: «الأرض كلها لنا فما أخرج الله فيها من شيء فهو لنا» آنگاه می‌فرماید: «وكل ما كان في أيدي شيعتنا من الأرض فهم فيه محللون ومحلل لهم إلى أن يقوم قائمتنا». پس

هر چه در روی زمین است و آنچه از زمین بیرون می‌آید تا قیام قائم بر شیعیان حلال است و خُمس ندارد و منحصر به کنیزان جنگی نیست، و بالآخره در صفحه ۱۸۲ از امام نهم و امام دوازدهم صراحت دارد که خمس بر شیعیان حلال شده و بر آنان واجب نیست. مخصوصاً توقیع امام دوازدهم که صریحاً می‌فرماید: «أما الخُمس فقد أباح لشيئتنا وجعلوا منه في حلٍ إلى يظهر أمرنا» و انحصار به کنیزان ندارد حال اگر خُمس ارباب مکاسب است که امام بخشیده چون صریح احادیث آن است که این خُمس خاصّ امام بوده و اگر خُمس غنائم جنگی است که آن به نصّ صریح همین احادیث بر شیعیان حلال شده و بالآخره هر حقی است بخشیده شده پس دیگر دست و پا زدن و خود را به در و دیوار کوبیدن فائده ندارد و حقی را ثابت نمی‌کند و کسانی که چنین خمسی را از مردم می‌گیرند حدّ اقلّ این است که بر شیعیان ظلم می‌کنند؛ زیرا حقی است که صاحب حقّ بخشیده و دیگری آن را به نا حقّ می‌گیرد!!

برادران دینی بدانید کتاب خمس که به تازگی نوشته شده در رابطه با مسأله خمس مفصلاً بحث کرده و از مدارک دینی شرع یعنی از قرآن و سنت رسول و احادیث معتبره و عقل إثبات نموده که پیغمبران الهی أجری از اُمت خود نخواست‌اند و رسول خدا و امیر المؤمنین علیه السلام درهمی از کسبه و تجار به عنوان خُمس و سهم امام نگرفته‌اند و در کتاب خدا یک آیه در خمس غنائم جنگی هست که آنهم به عنوان زکاة غنائم بوده و اختصاص به سادات آل محمد و امام ندارد. این کتابی است مستدلّ و مستند به دلائل محکم باید هر کسی بخواهد تا به اهمیت آن پی برد آنهم نه به نظر بغض و عداوت تعصب. آنچه مسلم است آقای محلاتی در کتابچه خود به خوانندگانش خیانت کرده و کتاب خُمس را یا نفهمیده و یا مطلب را چنانکه باید برای مریدانش تشریح نکرده گرچه ممکن است همین عمل موجب شود که خوانندگان او کتاب خُمس را به دست آورند و به حقیقت امر آگاه شوند و ارتزاق کسانی که از نشر آن می‌ترسند، قطع گردد. اما ما در اینجا خلاصه آن کتاب را فهرست وار در چند سطر به نظر آقای محلاتی و مریدانش می‌رسانیم تا اگر مرد جواب است خود را حاضر کند و گرنه خاموش

گردد «یا سخن شایسته گو ای مرد دانا یا خموش» و ضمناً خوانندگان کتابچه او تا حدی به حقیقت امر واقف شوند.

فهرست مطالب کتاب بحثی عمیق پیرامون مسأله خمس

- ۱- در ابتدای کتاب آمده که دلیل خمس در کتاب خدا آیه ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ﴾ [الأنفال: ۴۱] می باشد که آیات قبل و بعد آن نیز صدر و ذیل آن مربوط به قتال و جنگ است. بنابراین سیاق آیات، مربوط به جهاد و قتال است یعنی در موضوع قتال نازل گردیده و اهل اطلاع می دانند که تعمیم موضوع و تعمیم و تسری حکم آن، به غیر، محتاج دلیل است و چنین مواردی مصداق قاعده «المورد لا یخصّص الوارد» نیست مگر آنکه قصد عوامفریبی در میان باشد. و هم از این روست که هرجا اسمی از غنائم و مغانم در قرآن در میان آمده در میان آیات جهاد و قتال است و هر عاقلی که شیاطین انسی و جَنّ مغزش را خراب نکرده باشند می فهمد که کلمه غنیمت در قرآن مربوط به غنائم کفار و دار الحرب است و شامل ارباح مکاسب مسلمین نمی شود و هرچه غیر این گفته شود ظلم و زور و تحمیل رأی به آیات قرآن است.
- ۲- در احادیثی که از طریق فریقین به رسول الله ﷺ از راست و دروغ نسبت داده اند حتی یک حدیث ضعیف هم یافت نمی شود که رسول الله کلمه ای در خصوص خمس ارباح مکاسب فرموده باشند تا چه برسد به اینکه از مسلمانی دیناری و دانگی بدین نام گرفته باشند و همچنین علی علیه السلام در زمان خلافتش. اینکه محلاتی در صفحه ۴۵ گفته: یک مشت مردمان گرسنه در مدینه چه داشتند که خمس بدهند؟ جواب او در مقدمه کتاب خمس صفحه (ی) ذکر شده و این اشکال را یکی از علمای خمس بگير نیز ذکر کرده بود که در زمان رسول الله ﷺ مسلمین در نهایت فقر و پریشانی بودند و لذا در میان آنان شخصی که مشمول خمس باشد یافت نمی شد. جواب داده شده که این گفتار به هذیان شبیه تر است تا به برهان! زیرا در زمان رسول الله مردم بسیاری یافت می شدند که مشمول

پرداخت زکاة بودند در حالیکه زکاة جُز به اغنیای اُمّت که دارای نصاب حدّ اقل بیست دینار طلا و یا دویست درهم نقره باشد و یا چهل گوسفند یا سی و چهل گاو سائمه باشند واجب بود و رسول الله از آنان زکاة می گرفت اَمّا چگونه یک نفر پیدا نمی شد که یک درهم داشته باشد که پنج یک آن را به عنوان خُمس بدهد؟! هر حَمّال و بَقّال و هیزم شکن و زن چرخ ریس به طور مسلّم پنج ریال و یا یک ریال داشت که رسول الله ﷺ و خلفای او یک ریال و یا یک عبّاسی از او خُمس بگیرند پس چرا نگرفتند؟! واقعاً بی حیائی تا این حدّ از هیچ جانوری دیده نشده، آیا لجوجان عنودی چنین، قابل گفتگو هستند؟

۳- در کتاب خُمس آمده که اگر در آیه خُمس کلمه ذی القربی مربوط به خویشان رسول الله باشد، باری کلمه «مساکین» و «یتامی» و «ابن السبیل» شامل عموم مسلمین است و در این باره نظر مفسرین شیعه و احادیث ائمه علیهم السلام آمده، و اگر معارض با احادیثی باشد باید آن احادیث را ردّ کرد؛ زیرا در اینجا اصل لغت و نظر مفسرین و احادیث صادقین است و در آنجا احادیثی که صرفنظر از عدم صحّت، مخالف قواعدی است که در این مورد هست و چنانکه سیره رسول الله ﷺ نشان می دهد خود آن حضرت هرگز با خُمس غنائم چنین رفتار نکرده و به احدی از اقربای خود نداده تا چه برسد به مساکین و یتام و ابن السبیل آنان، چیزی از بابت خمس غنائم نداده و اگر هم باید داد مربوط به خُمس غنائم کفّار است نه ارباح مکاسب حَمّال و بَقّال مسلمین.

۴- در کتاب خُمس آمده که مسأله حرمت زکاة بر اهل بیت رسول الله ﷺ اختصاص به زمان آن حضرت داشته و این عملی بوده که رسول خدا خود به نفس شریف انجام داده و گرنه کتاب خدا و سیره انبیاء زکاة را بر خویشان رسول خدا حرام نکرده است و پس از رسول خدا ﷺ تمام اهل بیت او از زکاة استفاده کرده اند و این مطلب با دلائل روشن و براهین متقن آمده است و آقای محلاتی یا آن را نخوانده و یا نفهمیده است و یا فهمیده لیکن تعرض به آن به ضررش بوده است!!

۵- در کتاب خُمس آمده که شعار انبیاء «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» بوده و اختصاص دادن یک پنجم ثروت روی زمین به عدّه‌ای مورد ندارد و تهمت است به رسول الله ﷺ که برای خویشان خود چنین میراث عجیبی را دست و پا کرده به اضافه، افترائی است به دین اسلام که دین تبعیض نژادش کرده‌اند!!

اما آقای محلاتی لجاجت می‌کند آیه: ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ [شوری: ۲۳] در وجوب خُمس کافی است. در صفحه ۴۴ کتابچه گوید: یعنی اجر رسالت، یک پنجم ثروت دنیا برای خویشان او است و عجیب این است که آن بزرگوار أجری نمی‌خواستند پس اگر مطالعه أجر می‌کرد تکلیف مردم چه بود؟! لابد باید تمام ثروت خود را به عنوان أجری رسالت بدهند!! آیا چنین تهمتی را هیچ بی‌دینی راضی می‌شود به رسول الله ﷺ بزند و رسول رحمة للعالمین را زحمة للعالمین بگرداند!! زهی بی‌حیائی!

۶- در کتاب خُمس آمده که احادیث خُمس معادن مربوط به زکاة اموالی است که با زحمت کمتری عائد مسلمین می‌شود چون معادن و غوص و مال مخلوط به حرام و جزو بیت المال بوده و صرف مصالح عموم مسلمین از فقرا و مساکین و غارمین و فی سبیل الله می‌شود و دلائل آن هم ذکر شده، مراجعه شود. ۷- در کتاب خُمس آمده که بر فرض صحت احادیث مربوط به ارباب مکاسب، به قول شما خاصّ امام است و ائمه چه در حضور و چه در غیبت آن را به شیعیان خود حلال فرموده‌اند و در این مورد سی عدد حدیث در مقابل پنج یا ده حدیث خُمس آورده شده و آقای محلاتی آنها را ندیده گرفته چون به ضرر خُمس بگیرها است!!

۸- و بالاخره در کتاب خُمس فتوای بیش از ۱۷ نفر از علمای بزرگ شیعه چون ابن عقیل و ابن جنید و صدوق و طوسی و سلار و محقق کرکی و محقق سبزواری و مقدس اردبیلی و صاحب معالم و صاحب مدارک و غیر ایشان آمده که خُمس در زمان غیبت واجب نیست.

پس آن افرادی که آقای محلاتی در آخر این بحث نام برده که خمس را واجب می‌دانند پاره‌ای از آنان حتی لیاقت آن را ندارند که کفش این بزرگواران

را بردارند گرچه فتوای مدعیان خُمس دلیل متقن شرعی محسوب نمی‌شود؛ زیرا با کتاب خدا و سنت رسول نمی‌سازد و به اضافه، به نفع خودشان فتوی داده‌اند و فتوای بدون دلیل پذیرفته نیست. و ما را اگر روزی کتاب خدا و سنت رسول الله کفایت نکرد و خدای ناکرده آن را کنار گذاشتیم، از آن بزرگواران تبعیت می‌کنیم نه از شیخ شعبان رشتی و شیخ علی قوچانی!!

والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی

از خواننده التماس دعا دارم.

قم: حیدر علی قلمداران